

درباره مالک بن نویره



آقاي ابن حجر عسقلاني در كتاب الإصابة، ج5، ص560، رقم7712 را كه ترجمه مي‌كند، مي‌گويد: قال المرزباني: كان شاعرا شريفا فارسا معدودا في فرسان بني يربوع في الجاهلية وأشرافهم، وكان من أرداف الملوك، وكان النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم استعمله على صدقات قومه، فلما بلغت وفاة النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم أمسك الصدقة وفرّقها في قومه.

مالك بن نویره شاعر و از شخصيتهاي برجسته و جنگجو بود و جزو نام‌آوران بني يرموع در جاهليت بود. وقتي كه ايشان مسلمان شد پيغمبر اكرم دستور داد كه او نماينده حضرت در قبيله خودش باشد و در زمان پيامبر اسلام او زكوات و صدقات و غيره را جمع مي‌کرد و به مدينه مي‌فرستاد.

آقاي طبري در تاريخش، ج3، ص280(در حوادث سال 11 هجري) درباره كشتن مالك بن نویره به طور مفصل مي‌آورد و اشاره مي‌كند كه آقاي ابوقتاده هم همراه خالد بود، طبري مي‌گويد:

وَكَانَ يَحْدُثُ أَنَّهُمْ لَمَّا غَشُوا الْقَوْمَ رَاغَوْهُمْ تَحْتَ اللَّيْلِ، فَأَخَذَ الْقَوْمُ السَّلَاحَ قَالَ: فَقُلْنَا: إِنَّا الْمُسْلِمُونَ، فَقَالُوا: وَنَحْنُ الْمُسْلِمُونَ، قُلْنَا: فَمَا بَالُ السَّلَاحِ مَعَكُمْ! قَالُوا لَنَا: فَمَا بَالُ السَّلَاحِ مَعَكُمْ! قُلْنَا: فَإِنْ كُنْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ فَضَعُوا السَّلَاحَ، قَالَ: فَوَضَعُوهَا، ثُمَّ صَلَّيْنَا وَصَلُّوا

وقتي كه ما حمله كرديم بر قبيله مالك بن نویره، اينها در برابر ما سلاح كشيدند و ما گفتيم كه ما مسلمانيم، آنها هم گفتند: ما نيز مسلمانيم. گفتيم: اگر مسلمان هستيد پس اين سلاحها چيست؟ اسلحه‌ها را به زمين گذاشتند. ما نماز خوانديم و قبيله آقاي مالك هم با ما نماز خواندند.

تاریخ طبري، ج2، ص503 و تاریخ اسلام ذهبي، ج3، ص33

آقای ابن‌اعثم نیز مفصل درباره قضیه خالد نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی که خالد بن ولید وارد منطقه بنی‌تمیم شد، با سپاهش از همه طرف آنان را محاصره کرد و در آن جا مسائلی پیش آورد تا آن جایی که دستور داد که پسرعموهای مالک را گردن بزنند.

فقال القوم: إنا مسلمون فعلي ماذا تأمر بقتلنا؟ قال شيخ منهم: أليس قدنهاكم ابوبكر عن ان تقتلوا من صلي للقبلة؟

ما همه مسلمان هستیم. چرا دستور به قتل ما می‌دهی؟ پیرمردی از آنها گفت: آیا ابوبکر دستور نداده که کسی را که به سوی قبله نماز خواند، حق کشتنش را نداری؟

خالد بن ولید گفت:

شما اصلاً يك لحظه هم نماز نخوانده‌اید. آقای ابوقتاده که از صحابه است، در مقابل خالد ایستاد و گفت:

أشهد أنك لا سبيل لك عليهم

آقای خالد تو این حق را نداری که دستور کشتن اینها را صادر کنی.

خالد گفت: چطور؟ ابوقتاده گفت:

من خود شاهد بودم که اینها در پشت سر ما نماز خواندند. ولی خالد نپذیرفت و دستور داد که اینها را یکی پس از دیگری گردن زدند. ابن‌اعثم در ادامه می‌آورد که: ابوقتاده با خداوند عهد کرد که در هیچ سفری همراه خالد بن ولید نباشد. خالد دستور داد که مالک را نیز گردن بزنند. مالک گفت:

أتقتلني و أنا مسلمٌ أصلي الي القبلة

آیا دستور قتل مرا صادر می‌کنی و حال آنکه من مسلمانم و به قبله نماز می‌خوانم.

قال: لو كنتَ مسلماً لِمَا منعتَ الزكوة

خالد گفت: اگر چنانچه مسلمان هستی، چرا زکات نمی‌دهی؟

مالک گفت: پیغمبر اکرم دستور داده است که زکات را به نائب و خلیفه واقعی برسانیم و از این گونه سخنان بین مالک و خالد ردّ و بدل شد تا اینکه خالد گفت: هیچ راهی ندارم جز اینکه تو را بکشم. مالک به همسرش نگاه کرد و گفت:

به خاطر این زنم می‌خواهی مرا بکشی تا بعد از من او را تصاحب کنی.

خالد گفت:

نه، تو را من به خاطر رجوعت از اسلام می‌کشم. جالب این است که آقاي ذهبي در تاريخ اسلام، ج3، ص33 صراحت دارد که:

و قال لضرار بن الأزور: اضرب عنقه، فالتفت مالك الي زوجته ... وكانت في غاية الجمال.

خالد به ضرار بن ازور گفت:

کردن او را بزَن، مالك به همسرش نگاه می‌کرد ... و همسرش در نهایت زیبایی بود.

فضرب عنقه و جعل رأسه أحد أثافي قدر طبخ فيها طعام ثم تزوج خالد بالمرأة

او را کشت و همان شب به همسر مالك بن نویره تجاوز کرد و سر بریده مالك بن نویره را که از شرفاء قومش بود برای پختن طعام در زیر دیگ قرار داد.

جالب این است که وقتی این خبر به مدینه رسید، ابوبکر سریعاً دستور داد که خالد به مدینه بیاید و در عبارتي که طبري در کتاب خود دارد، وقتی که جناب عمر چشمش به خالد افتاد گفت:

قتلت امرء مسلماً ثم نزوت علي امرأته، والله لأرجمنك باحجارك

مسلمي را می‌کشی و بر همسر او تجاوز می‌کنی. قسم به خدای عالم در حق تو حد جاری می‌کنم و تو را سنگسار خواهیم نمود.

خالد که دید اوضاع خیلی خوب نیست، نزد ابوبکر رفت و گفت: من اجتهادي کردم و در این اجتهاد خود خطا نمودم. (مجتهد هم که اگر خطا کند يك اجر دارد و اگر خطا نکند دو اجر خواهد داشت). ابوبکر به عمر گفت:

إِنَّ خالداً تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ

خالد تأویل و اجتهادي کرده و خطا نموده است.

لذا از حد زدن به خالد بن ولید صرف نظر کردند. جالب این است که وقتی ابوبکر با خالد ملاقات کرد و از طرف ابوبکر خاطر جمع شد، به مسجد برگشت و به عمر يك طعنه خیلی تند و دور از ادب زد و گفت: هَلُمَّ إِلَيَّ يَا بَنَ أُمِّ شَمْلَةَ، فعرف عمر أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ رَضِيَ عَنْهُ فَلَمْ يَكَلِّمْهُ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ

اسم مادرش را آورد – که بنده در ترجمه معذور هستم – و عبارت بسیار زشتی به کار برد.

این قضیه از قضایای خیلی دردآور در تاریخ است که واقعاً انسان نمی‌تواند هیچ توجیه عقلانی برای این کار داشته باشد.

عدالت صحابه, خالد بن ولید, مالک بن نویره, زنای صحابه, قتل صحابه, حره, زکات